واژه‌های ویژهٔ زبان فارسی:
خلأهای موجود در انطباق واژگانی فارس‌نت با شبکهٔ واژگانی پرینستون (وردنت)

اکبر حسابی

استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

دریافت: ۹۳/۱۰/۲۸ پذیرش: ۹٤/۲/۲۰

دوماهنامهٔ جستارهای زبانی
د۶، ش۶، ویژه‌نامهٔ زمستان ۱۳۹٤، صص ۷۵-۱۰۳

چکیده

این پژوهش به بررسی انطباق فارس‌نت با شبکهٔ واژگانیِ انگلیسی پرینستون (وردنت) می‌پردازد و در پی پاسخ به پرسش‌های زیر است: آیا دسته‌های هم‌معنایی که در فارس‌نت بدون تطابق با وردنت‌اند، واژه‌های ویژهٔ زبان فارسی‌اند؟ به‌عبارت‌دیگر آیا این واژه‌ها در زبان انگلیسی آمریکایی و یا شبکهٔ واژگانی پرینستون واقعاً خلأ واژگانی به‌شمار می‌روند؟ پرسش دیگر اینکه این موارد را چگونه می‌توان تقسیم‌بندی کرد و درصد هرکدام به چه میزان است؟ آیا می‌توان برای بعضی از آن‌ها با کنکاش و بررسی بیشتر معادلی در انگلیسی یا وردنت پرینستون یافت؛ به‌عبارت‌دیگر آیا می‌توان گفت، خلأ واژگانی نیستند؛ بلکه علت، عدم سهولتِ یافتن معادل‌های آن‌هاست؟ به این منظور، با بررسی نمونه‌ای شامل ۲۰۰۰ دستهٔ هم‌معنای فارس‌نت به مواردی که بدون انطباق با دسته‌های هم‌معنای وردنت‌اند، پرداخته می‌شود. دسته‌های هم‌معنای یادشده استخراج می‌شوند که حدوداً پانزده درصد از نمونه‌ها را به خود اختصاص می‌دهند. طبقه‌بندی و بررسی موارد یادشده حاکی از این امر است که درحدود دوسوم از مواردِ بدون انطباق، واژه‌های ویژهٔ زبان فارسی‌اند و یک‌سوم دیگر به علل دیگری بدون انطباق‌اند که بسیاری از آن‌ها واژه‌های ویژهٔ زبان فارسی نیستند. در پایان با تکمیل اطلاعات موجود در وردنت و فارس‌نت برای برخی از دسته‌های هم‌معنای بدون انطباق در فارس‌نت می‌توان معادل‌هایی در وردنت یا زبان انگلیسی یافت و با تکمیل اطلاعات وردنت می‌توان میان دسته‌های هم‌معنای فارس‌نت و آن‌ها انطباق برقرار کرد.

کلیدواژه‌ها: وردنت، فارس‌نت، انطباق، خلأواژگانی، واژگانی‌شدگی.

---

* نویسندهٔ مسئول مقاله: Email: a.hesabi11@yahoo.com

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۱. مقدمه

شبکهٔ واژگانی، دادگانی است متشکل از واژه‌هایی که براساس روابط معنایی به یکدیگر متصل شده‌اند و براساس این ایده که واژگان در ذهن انسان به‌صورت شبکه ذخیره می‌شود، شکل گرفته است. این شبکه تبلورِ یافته‌های روان‌شناسیِ زبان و عصب‌شناسیِ زبان دربارهٔ ذهن است (Miller, 1998) که در دادگانی قابل‌افزایش ــ ویرایش و جست‌وجو ــ شکل پذیرفته است. نخستین شبکهٔ واژگانی در دانشگاه پرینستون طراحی و ساخته شده و به‌عنوان مادر شبکه‌های واژگانی شناخته می‌شود که حاوی ۱۵۵۰۰۰ واژه است و درحدود ۱۱۷۰۰۰ دستهٔ هم‌معنا سازماندهی شده‌اند (برگرفته از وب‌گاه شبکهٔ واژگانی به آدرس http://www.globalwordnet.org/gwa). دسته‌های هم‌معنا شامل واژه‌هایی است که ویژگی ترادف داشته و براساس آزمون‌هایی، قابل‌به‌کارگیری در بافت‌های یکسان باشند (حسابی، ۱۳۸۸: ۱۱۶). برای نمونه واژه‌های {car, auto, automobile, machine, motorcar} در انگلیسی و {ماشین، خودرو، اتومبیل} در فارسی دستهٔ هم‌معنا تشکیل می‌دهند[۱]. تصویر ۱، یکی از معانی واژهٔ car را در انگلیسی در دستهٔ هم‌معنا همراه با زیربخش‌هایش نشان می‌دهد که در مرورگر وردنت ۲. ۱ به‌صورت غیربرخط[۲] جستجو شده است. این مرورگر قابل‌بارگیری[۳] از وبگاه شبکهٔ واژگانی است.

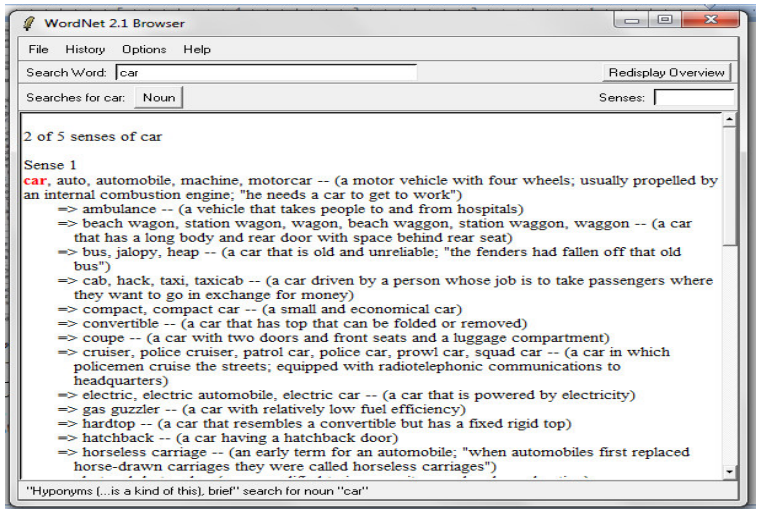

تصویر ۱ واژهٔ car در وردنت ۲. ۱ در دستهٔ هم‌معنایش همراه با زیربخش‌های این دستهٔ هم‌معنا

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

کاربردهای متنوع شبکهٔ واژگانی در پردازش زبان طبیعی باعث افزایش توجه به این ابزار و طرح‌های کلان مانند یورونت و بالکانت و همچنین ساخت شبکه‌های واژگانی متعدد منفرد شد که یکی از این طرح‌ها، طراحی و ایجاد شبکهٔ واژگانی زبان فارسی (فارس‌نت) بود (Shamsfard et al., 2010). اطلاعات این شبکه هم اکنون بر روی وبگاه جهانی شبکهٔ واژگانی به آدرس http://www.globalwordnet.org/gwa قابل‌مشاهده است و امکان بهره‌گیری از فارس‌نت و مشاهدهٔ مرورگر برخطِ آن در وبگاه آن به آدرس http://nlp.sbu.ac.ir/farsnet امکان‌پذیر است. تصویر ۲، مرورگر فارس‌نت را درحین نمایش دسته‌های هم‌معنای واژهٔ «شیر» همراه با روابط و انطباق آن‌ها را با وردنتِ سه نشان می‌دهد.

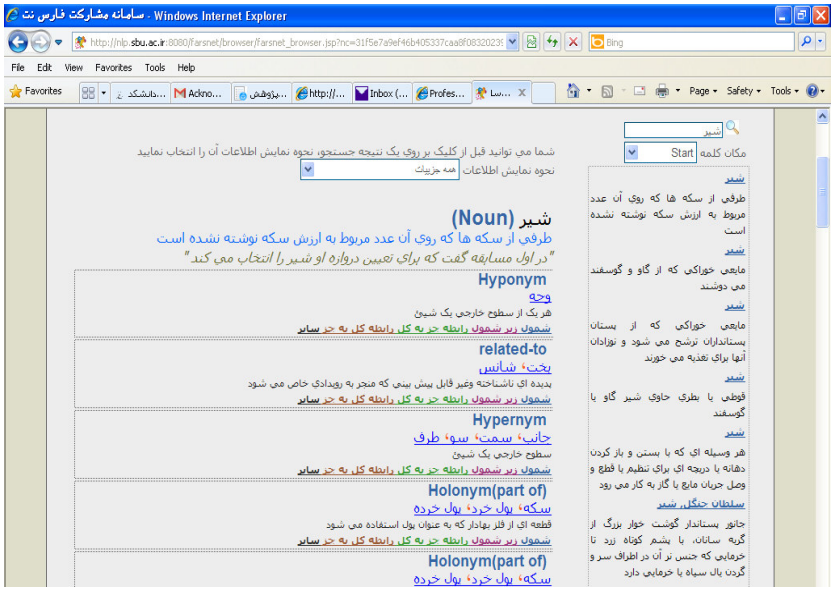

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

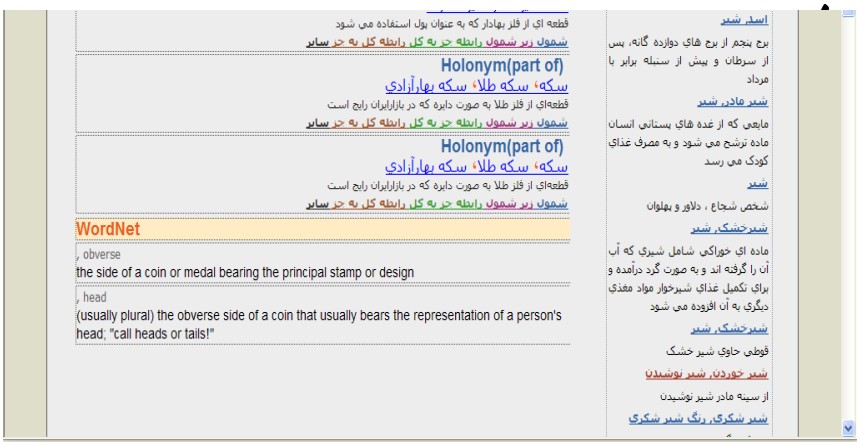

تصویر ۲ مرورگر فارس‌نت، درحین نمایش دسته‌های‌هم‌معنای واژهٔ «شیر» همراه با روابط و انطباق آن‌ها با وردنت ۳ (برگرفته از وبگاه فارس‌نت به آدرس http://nlp.sbu.ac.ir/farsnet).

۲. مبانی نظری و روش انجام کار

معمولاً پس از ساخت شبکه‌های واژگانی یا درحین این کار، دسته‌های هم‌معنا را با دسته‌های هم‌معنای شبکهٔ واژگانی پرینستون انطباق می‌دهند و بدین‌صورت از این ابزار برای اهدافی مانند ابهام زدایی واژگانی به‌وسیلهٔ رایانه در ترجمهٔ ماشینی و سایر فعالیت‌های پردازش زبان طبیعی بهره می‌گیرند.

۲-۱. روش‌های ساخت شبکهٔ واژگانی

در طراحی و ایجاد شبکه‌های واژگانی سه روش تلفیق[۴] (ادغام)، گسترش[۵] (توسیعی) و ساخت بالابه‌پایین[۶] به‌کار می‌رود:

۲-۱-۱. روش تلفیق (ادغام)

در این روش هر زبان بدون درنظرگرفتنِ شبکه‌های واژگانی زبان‌های دیگر اقدام به ایجاد شبکهٔ

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

واژگانی مستقل می‌کند که این امر را می‌توان مانند آنچه در ایجاد شبکهٔ واژگانی پرینستون انجام پذیرفته است، دانست. پس از ایجاد دسته‌های هم‌معنا و مشخص‌کردنِ روابط معنایی میان آن‌ها، معادل‌های دسته‌های هم‌معنا در شبکهٔ واژگانی پرینستون تک‌تک یافت می شوند و به دسته‌های هم‌معنای شبکهٔ واژگانی جدید می‌پیوندند. روش بالا مانند آنچه برای ساخت شبکهٔ واژگانی پرینستون رخ داد، بسیار وقت‌گیر و زمان‌بر است و احتیاج به نیرو و زمان زیادی دارد؛ اما برتریِ این روش استقلالِ شبکهٔ واژگانی ایجادشده، عدم وجود سوگیری به شبکهٔ واژگانی دیگر و همچنین توجه و حفظ ویژگی‌های خاص زبان است. فامیان (١٣٨٦: ٢٤) شبکه‌های واژگانی هلندی، سوئدی و آلمانی را ــ نمونه‌هایی که در ساخت آن‌ها از شیوهٔ تلفیق استفاده شده است ــ برمی‌شمارد.

٢-١-٢. روش گسترش (توسیعی)

در این روش دسته‌های هم‌معنای شبکهٔ واژگانی پرینستون ترجمه می‌شود و روابط معنایی آن‌ها نیز پس از بررسی و رفع اشکالات در زبان مقصد پیاده می‌شوند. بنتی‌وُلی و پیانتا[٧] (2000a: 37) معتقداند، در این روش فرض بر این است که اگر دو دستهٔ هم‌معنا در شبکهٔ واژگانی پرینستون دارای رابطه‌ای باشند، در زبان جدید نیز میان دسته‌های هم‌معنای معادل‌سازی‌شده، همان رابطه برقرار است. آن‌ها (Ibid) می‌گویند، این روش در صورتی مفید است که تفاوت‌های ساختاری میان واژگان زبان هدف و زبان انگلیسی محدود باشد؛ یعنی تعداد موارد فقدان دسته‌های هم‌معنای معادل در دو زبان، زیاد و گسترده نباشد. این روش هرچند نیرو و وقتی بسیار می‌طلبد؛ نسبت به روش تلفیق ساده‌تر و سریع‌تر است و به‌آسانی می‌توان آن را با منابع و هستان‌شناسی‌های[٨] شبکهٔ واژگانی پرینستون انطباق داد؛ ولی شبکهٔ واژگانی ایجادشده سوگیری بسیار به زبان انگلیسی دارد و ویژگی‌های خاص زبان مقصد در آن گنجانده نشده است. وسن[٩] (2002: 52) شبکه‌های واژگانی اسپانیایی و فرانسوی را نمونه‌هایی که از شیوهٔ گسترش بهره گرفته‌اند، می‌خواند. بنتی‌ولی و همکاران (2000 b: 14) نیز می‌گویند در ساخت شبکهٔ واژگانی ایتالیایی از این روش استفاده شده است.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۳-۱-۲. روش ساخت بالابه‌پایین

این روش با هدف رفع معایب روش‌های پیشین و حفظ مزایای آن‌ها طراحی شده است. در این روش، نخست به طراحی مستقل و بدون سوگیری و حفظ ویژگی‌های خاص زبان؛ و دوم به قابلیت انطباق و سازگاری میان شبکهٔ طراحی‌شده با سایر شبکه‌های موجود توجه می‌شود. در این روش مفاهیم پایهٔ (دسته‌های هم‌معنای) مستقل از زبان که با بررسی شبکه‌های زبانیِ موجود به‌دست آمده‌اند و در همهٔ آن‌ها مشترک‌اند، در زبان مقصد معادل‌سازی می‌شوند و سپس واژه‌های پربسامد زبان و واژه‌هایی که دارای جایگاه بالایی در سلسله‌مراتب معنایی‌اند و روابط معنایی زیادی با مفاهیم دیگر دارند، با استفاده از منابع موجود ــ مانند پیکره‌های زبانی ــ شناسایی می‌شوند و با استفاده از آن‌ها دسته‌های هم‌معنای ویژهٔ زبان ساخته می‌شوند. با بررسی و مقایسهٔ دسته‌های هم‌معنای ویژهٔ زبان با مفاهیم پایهٔ مستقل از زبان و حذف موارد یکسان، هستهٔ شبکهٔ واژگانی شکل می‌گیرد. سپس با استفاده از منابع زبانی اقدام به گسترش این هسته می‌شود. این روش درحالی‌که حافظ ساختار ویژهٔ زبان است، امکان تطابق هرچه بیشتر شبکهٔ واژگانی ایجادشده با شبکه‌های واژگانی زبان‌های دیگر را پدید می‌آورد.

۴-۱-۲. روش ساخت فارس‌نت

روشی که جهت طراحی و ایجاد فارس‌نت به‌کار رفته، روش ساخت بالابه‌پایین است (حسابی، ۱۳۸۸: ۸۲). از مزایای این روش پرداختن به مفاهیم ویژهٔ زبان مقصد ــ در اینجا فارسی ــ در کنار مفاهیم مستقل از زبان است که در کلیهٔ زبان‌ها یافت می‌شود و عامل سرعت در ایجاد شبکهٔ واژگانی است. از جنبه‌ای دیگر پیشنهاد معادل برای دسته‌های هم‌معنا را در شبکه‌های واژگانی می‌توان به دو روش دستی و نیمه‌خودکار انجام داد، که در روش دستی معادل‌های پیشنهادی به‌وسیلهٔ زبان‌شناس و بدون بهره‌گیری از سیستم خودکار یا نیمه‌خودکار انجام می‌پذیرد؛ اما در روش نیمه‌خودکار معادل‌یابی به‌وسیلهٔ ماشین و با به‌کارگیری الگوریتم‌هایی که برای ماشین نوشته می‌شود، انجام می‌گیرد. از روش‌های دستیِ ساخت شبکهٔ واژگانی می‌توان به روش‌های به‌کارگرفته‌شده توسط فامیان (۱۳۸٦) جهت ساخت شبکهٔ واژگانیِ صفات زبان فارسی، نیز از روش روحی‌زاده (۱۳۸٦) جهت شبکهٔ واژگانی افعال زبان فارسی و طرح کیوان و همکاران (2006) که در سومین کنفرانس جهانی شبکهٔ واژگانی گزارشی از آن ارائه

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

شد و همچنین روش به‌کارگرفته‌شده در ساخت شبکهٔ اسامی (حسابی، ١٣٨٨) یاد کرد.
در پژوهش فامیان (١٣٨٦) دسته‌های هم‌معنای صفات به‌صورت دستی معادل‌سازی شده‌اند؛ اما او دربارهٔ فرایند معادل‌سازی و روش ساخت دسته‌های هم‌معنا و همچنین اینکه آیا از کدهای یکسانی برای معادل‌سازی با شبکهٔ واژگانی پرینستون استفاده کرده یا خیر، توضیح روشنی نداده است. در پژوهش روحی‌زاده (١٣٨٦) نیز فرایند معادل‌سازی و روش ساخت دسته‌های هم‌معنا و استفاده از کدهای یکسان با کدهای شبکهٔ واژگانی پرینستون مشخص نشده است. شمس‌فرد (2008a; 2008b) به‌ترتیب در چهارمین کنفرانس جهانی شبکه واژگانی و در کنفرانس لرک[١٠] روشی نیمه‌خودکار برای ساخت شبکهٔ واژگانی زبان فارسی معرفی کرده است.

٣. روش‌های طبقه‌بندی و چینش واژه‌ها

در ساخت شبکه‌های واژگانی از سه روش برای طبقه‌بندی واژه‌ها بهره گرفته می‌شود:

١. استفاده از طبقه‌بندی به‌کاررفته در زبان مبدأ (شبکهٔ واژگانی پرینستون و یا زبان دیگری که الگوی ساخت قرار گرفته است)؛

٢. استفاده از واژه‌نامه‌های تک‌زبانه و ساخت طبقات از پایین‌به‌بالا با استفاده از اطلاعات موجود، یعنی روابط شمول معنایی ارائه‌شده در واژه‌نامه‌ها؛

٣. استفاده از طبقه‌بندی‌های پیشین ارائه‌شده برای زبان مقصد.

تفاوت‌های طبقه‌بندی در سطح کلان از عواملی است که منجربه تفاوت در شبکه‌های واژگانی می‌شود. وسن و بلوکسما[١١] (16 :1998) با اشاره به طبقه‌بندی‌های به‌کاررفته در ساخت شبکه‌های واژگانی پرینستون و شبکهٔ واژگانی هلندی معتقداند که در هنگام طبقه‌بندی می‌توان از طبقه‌بندی تخصصی[١٢] یا طبقه‌بندی معمولی[١٣] استفاده کرد. درنظرگرفتنِ طبقات تخصصی در شبکهٔ واژگانی پرینستون و طبقات معمول در شبکهٔ واژگانی هلندی منجربه تفاوت‌های طبقه‌بندی به‌صورتی‌که در شکل ١ دیده می‌شود، شده است. این تفاوت ناشی از این مسئله است که منابع به‌کاررفته برای ساخت شبکهٔ واژگانی هلندی تنها حاوی واژه‌های امروزی/عمومی[١٤] بوده‌اند که دربارهٔ شبکهٔ واژگانی پرینستون چنین نبوده است.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

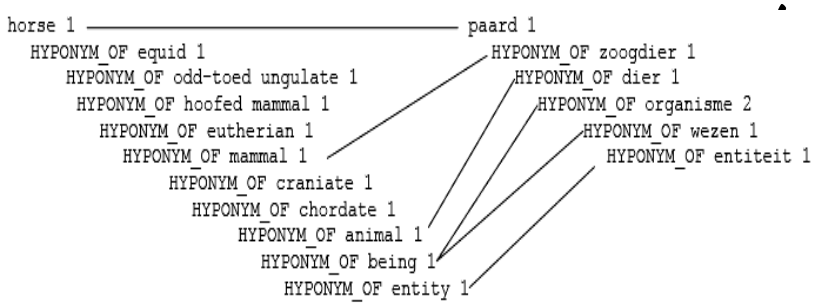

Figure 3: Specialised classification in WordNet and Conventional classification in the Dutch wordnet

شکل ۱ مقایسهٔ طبقه‌بندی در شبکهٔ واژگانی هلندی و پرینستون
(Vossen & Bloksma, 1998: 19).

۴. خلأهای واژگانی

یکی از پیامدهای روش‌های متفاوت طبقه‌بندی، به‌وجودآمدنِ خلأهای واژگانی در هنگام استفاده از یک شبکهٔ واژگانی برای ساخت شبکهٔ واژگانی دیگر است. البته ایجاد خلأهای واژگانی دلایل دیگری نیز دارد که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود. یکی از مسائلی که سازندگان شبکه‌های واژگانیِ هدف (در هنگام معادل‌یابی) در روش‌های ساخت گسترش (توسیعی) و ساخت بالابه‌پایین با آن روبه‌رو می‌شوند، نبودِ بعضی از واژه‌ها در زبان مقصد است؛ در هنگام معادل‌یابی یا معادل‌سازی، دسته‌های‌هم‌معنای شبکهٔ واژگانی پرینستون و یا هر شبکهٔ واژگانی دیگر و یا مفاهیم پایه به‌عنوان مبدأ انتخاب می‌شوند. به عقیدهٔ هاچینز و سمرز[۱۰](1992: 46) مفاهیمی که در زبان مقصد واژه‌ای برای آن‌ها وجود ندارد به سه دسته قابل تقسیم‌اند:

نخست، مفاهیمی که در زبان‌های مبدأ و مقصد (برای نمونه انگلیسی و فارسی) واژگانی نشده و برای هرچه بیشتر ساختمندکردنِ طبقه‌بندی به‌کار می‌روند، مانند شیئی طبیعی یا قسمت خارجی بدن.

دوم، مفاهیمی که به‌علتِ روش متفاوت طبقه‌بندی در زبان مبدأ لحاظ شده‌اند و در طبقه‌بندی زبان مقصد درنظر گرفته نشده‌اند، مانند آنچه دربارهٔ شبکهٔ واژگانی هلندی در بالا ذکر شد. با این‌حال، درصورتی‌که طبقه‌بندی به‌کاررفته در دو زبان یکسان باشد، یعنی طبقه‌بندی زبان مبدأ

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

برای زبان مقصد نیز درنظر گرفته شود، این مسئله از میان می‌رود.

سوم، مفاهیمی که تنها در زبان مقصد واژگانی نشده‌اند. این تفاوت از ویژگی‌های یگانهٔ زبانی در سطح واژه‌ها است.

بکن[١٦] (2006:106) ضمن اشاره به معانی مختلف واژگانی‌شدگی، نخستین معنای آن را چنین بیان می‌نماید: مفاهیمی که با یک صورت واژه‌ای[١٧] بیان شوند، واژگانی شده‌اند. او با اشاره به دیدگاه‌های لیونز[١٨] (1977) و تالمی[١٩] (1985) می‌گوید که یک مفهوم واژگانی‌شده در یک زبان ممکن است، با مفهومی واژگانی‌نشده در زبانی دیگر هم‌نِه[٢٠] شود و برای نمونه به واژهٔ dogn در نروژی اشاره می‌کند که به معنای یک‌شبانه‌روز در فارسی است؛ ولی در انگلیسی واژگانی نشده است.

حال اگر مفهومی در زبانی واژگانی نشده باشد، ممکن است با خلأ واژگانی روبه‌رو شویم. خلأ واژگانی در یک زبان، هنگامی رخ می‌دهد که در زبانی برای یک مفهوم، واحدی واژگانی[٢١] وجود داشته باشد، درحالی‌که در زبانی دیگر، ممکن است همان مفهوم با استفاده از ترکیبی آزاد از کلمات[٢٢] بیان شود (Hutchins & Somers, 1992: 46).

بنتی‌ولی و همکاران (2000 b: 15, quoted from Cowie, 1981) آورده‌اند که طبق معیارهای ساخت شبکهٔ واژگانی پرینستون، واحد واژگانی ممکن است کلمهٔ ساده، اصطلاح و یا باهم‌آیی محدودشده‌ای باشد. اصطلاح، عبارتی است تثبیت‌شده که معنای آن را نمی‌توان با درکنارگذاشتن معانی کلمات تشکیل‌دهنده‌اش ساخت و همچنین نمی‌توان کلمات تشکیل‌دهنده‌اش را با مترادف‌هایش عوض کرد. باهم‌آییِ محدودشده، ساختاری با انسجام معنایی است که ناشی از کاربرد چندباره است و بنابراین جایگزینیِ کلمات تشکیل‌دهنده‌اش با محدودیت بسیار همراه است. ترکیب آزاد یا ترکیب نحوی، ترکیبی از کلمات است که اجزایش به یکدیگر پیوند نخورده و به‌آسانی قابل‌جایگزینی با عناصر واژگانی دیگراند. اگر در زبان مقصد واحد واژگانی زبان مبدأ قابل معادل‌سازی باشد، خلأ واژگانی رخ نمی‌دهد و تنها درصورتی‌که واحد واژگانی زبان مبدأ به‌صورت ترکیب نحوی کلمات در زبان مقصد قابل‌بیان باشد، در آن صورت با خلأ واژگانی روبه‌روایم. برای شناسایی اصطلاحات و باهم‌آیی‌ها می‌توان از فرهنگ‌هایی که ویژهٔ این کاراند ، بهره گرفت. افزون‌بر این، هر سه موردِ یادشده قاعده‌های ساختاری دارند که آن‌ها را با میزان مشخصی از اطمینان و به‌صورت خودکار می‌توان از یکدیگر بازشناخت.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

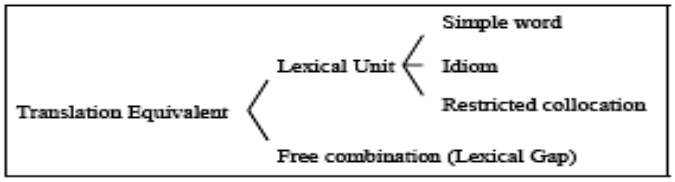

Figure 1: A classification of Translation Equivalents

شکل ۲ طبقه‌بندی معادل‌های واحدی واژگانی از یک زبان به زبانی دیگر
(Bentivogli et al., 2000 b: 19).

۵. پیشینهٔ پژوهش

در ارتباط با موضوع موردبحث، پژوهش‌های اندکی انجام شده است. یکی از پژوهش‌های اخیر بر روی زبان مجاری انجام پذیرفته است (Vincze & Almási, 2014) که در آن واژه‌هایی که برچسب خلأ واژگانی داشته‌اند، بدین شرح تقسیم شده‌اند: مفاهیم فرهنگی، مفاهیم تقسیم‌پذیر[۲۳] ــ مانند استفاده از واژه‌های جداگانه برای cycling با دوچرخه و موتورسیکلت در زبان مجاری که در انگلیسی برای هر دو از یک واژه استفاده می‌شود ــ کلمات فنی و کلمات با مقولهٔ کلامی متفاوت، کلمات دارای پیشوند منفی[۲۴] و ترکیب‌های اسم و صفت. نگارنده در انتهای این پژوهش، نتایج به‌دست‌آمده را با نتایج پژوهش یادشده مقایسه کرده است.

در ساخت شبکهٔ واژگانی زبان فارسی طبقه‌بندی به‌کاررفته در شبکهٔ واژگانی پرینستون الگو قرارداده شده است؛ هرچند تغییراتی برای هماهنگ‌سازی آن با ویژگی‌های زبان فارسی انجام پذیرفته است (حسابی، ۱۳۸۸: ۱۱۰). در پژوهش حاضر که به‌صورت دستی و بر روی داده‌های فارس‌نت ــ که به‌صورت برخط بر روی تارنمای فارس‌نت قرار داشته ــ انجام پذیرفته است، ۲۰۰۰ دستهٔ هم‌معنا به‌صورت تصادفی انتخاب و بررسی شده‌اند که از آن میان، ۱۴۱ دستهٔ هم‌معنای بدونِ انطباق با دسته‌های هم‌معنای وردنت یافت شده‌اند. این موارد ازنظر عدم امکان ارائهٔ معادل یا امکان ارائه، به دو دسته ــ که دستهٔ نخست، نُه زیرگروه و دستهٔ دوم دو زیرگروه دارد ــ تقسیم شده‌اند. دستهٔ نخست، مشتمل‌بر دسته‌های هم‌معنایی‌اند که می‌توان آن‌ها را ویژهٔ زبان فارسی دانست و دستهٔ دوم، دسته‌های هم‌معنایی‌اند که یا برای آن‌ها معادل

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

پیشنهاد شده و یا به‌احتمال بسیار، برای آن‌ها می‌توان معادل یافت؛ هرچند این امر نیاز به زمان و بررسی دارد. پس از ارائهٔ داده‌ها تقسیم‌بندی ارائه شده است.

داده‌ها: خلأهای انطباق در فارس‌نت

براساس آخرین گزارش رسمی از شمارِ واژه‌ها، دسته‌های هم‌معنا وغیره مربوط به فارس‌نت (Shamsfard et al., 2010)، شمار کل واژه‌ها ١٣١٥٥ و شمار دسته‌های‌هم‌معنا ٩٢٦٦ عدد بوده است. هرچند طرح تکمیلی برای فارس‌نت انجام پذیرفته؛ ولی گزارشی از شمار واژه‌ها و دسته‌های‌هم‌معنا ارائه نشده است.

در بررسی انجام‌شده حدود دوهزار دستهٔ هم‌معنای فارس‌نت بررسی شده‌اند که با توجه به محدودیت این مقاله، بخش بسیار کوچکی از آن در پیوست آورده شده است. در این بررسی مشخص شده که از هر پانزده دستهٔ هم‌معنا، یکی بدون انطباق با وردنت است و این مورد برای نگارنده قابل‌توجه به نظر رسیده است. پرسش‌های ناشی‌از این مشاهده بدین شرح‌اند:

١.آیا دسته‌های‌هم‌معنایی که در فارس‌نت بدون تطابق با وردنت‌اند، واژه‌های ویژهٔ زبان فارسی‌اند؟ به‌عبارت‌دیگر، آیا این واژه‌ها در زبان انگلیسی آمریکایی و یا شبکهٔ واژگانی پرینستون خلأ واژگانی به‌شمار می‌روند؟

٢. چگونه می‌توان این موارد را تقسیم‌بندی کرد و درصد هرکدام به چه میزان است؟

٣. آیا می‌توان برای بعضی از آن‌ها با کنکاش و بررسی بیشتر معادلی در انگلیسی یا وردنت پرینستون یافت؟ یا به‌عبارت‌دیگر آن‌ها خلأ واژگانی‌نیستند؛ بلکه علتِ عدم ارائهٔ معادل، عدمِ سهولتِ یافتن معادل‌های آن‌هاست؟

به‌منظور پاسخ به این پرسش‌ها، براساس تعریف هاچینز و سمرز (1992) و تقسیم‌بندی بنتی‌ولی و همکاران (2000 b) از خلأ واژگانی، به بررسی مواردی که در نمونهٔ بدون انطباق با شبکهٔ واژگانی پرینستون بوده‌اند، پرداخته شده است. پس از استخراج موارد یافت‌شده به گروه‌های زیر دسته‌بندی شده‌اند:

١. اسامی خاص مکان‌ها مانند اراک، ابرکوه، اردبیل، ابهر، اهر، اهواز، ایذه و ایرانشهر؛ رودها مانند اترک؛ ماه‌ها مانند اردیبهشت؛ افراد مانند ابوریحان، احمد کسروی، احمدشاه، ایوب، ابوبکر بن حسن (پانزده مورد).

٢. صفات ساخته‌شده از اسامی مانند اراکی، اصفهانی، اکدی (قوم)، ارومیه‌ای، ارشمیدسی،

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

الماسی (رنگ)، اردهای (رنگ)، استخوانی (رنگ)، اناری (نُه مورد).

۳. افعالی صورت‌های ضدسببی[۲۵] دارند که با تغییر فعل سبک[۲۶] ساخته می‌شوند (Shamsfard et al., 2010: 416)، مانند ابلاغ شدن، اجرا شدن، اجیر شدن، اخراج شدن، ارائه شدن، ارسال شدن، مسلمان شدن، اسیر شدن، اصلاح شدن، درست شدن، الفبایی شدن، امن شدن، {انتخاب شدن، منتخب شدن}, {انتصاب شدن، منصوب شدن}, محدود شدن (هفده مورد).

٤. افعالی مانند {اثر داشتن، نشان داشتن}، امنیت داشتن که نیاز به تغییر مقولهٔ کلام دارند، یعنی فعل فارسی را باید با اسم و افعالِ داشتن در انگلیسی بیان کرد (سه مورد).

٥. افعالی مانند احترام دیدن، احیا گرفتن، اختلاف انداختن، {اطوار ریختن، اطوار آمدن}، اسلام آوردن، اعمال‌نفوذ کردن، {امکان دادن، فرصت دادن}، امکان داشتن، قابل‌اجرا بودن، انرژی گرفتن، انعام گرفتن، انگشت زدن، امتحان دادن، اعتصاب کردن، انحصار یافتن (هفده مورد).

٦. اسامی مانند ادارهٔ ثبت احوال، اذان، ارغنون، ارکان نماز، اسلام‌شناس، اسلام‌شناسی، وزارت اطلاعات، اطلاعات (گیشه)، افطار، افطاری، امامزاده، امربه‌معروف، {انبان، همیان}، ایرانگردی، ایران‌شناس، انارستان (هفده مورد).

۷. قیدهایی مانند ازروی‌مستی، الهی (قید)، ایران‌شناسانه (سه مورد).

۸. واژه‌هایی که برای طبقه‌بندی استفاده شده‌اند: استان‌های ایران، اموال منقول، اسلحهٔ گرم، اسلحهٔ سرد (چهار مورد)

۹. بعضی از معادل‌ها در زبان انگلیسی وجود دارند؛ اما هنوز در وردنت ثبت نشده‌اند، مانندِ اتوکد، اتوپِرِس یا ارغوان (گل درخت ارغوان) ــ هرچند درخت ارغوان نیز وجود دارد ــ الف (نمرهٔ دانشگاهی)، المپیاد (هریک از مسابقات جهانی در زمینهٔ معلومات علمی) و اقتصادگرایی (شش مورد).

۱۰. واژه‌های تخصصی که به‌احتمال، معادل دارند؛ اما یافتن آن‌ها آسان نیست و دانش تخصصی نیاز دارد و یا در وردنت ثبت نشده‌اند، مانند استاد (در قاپ‌بازی) یا استخوان‌اسفنجی، استخوان متراکم، استعلامیه، استفساریه، استقبال (سرودن شعری به شیوه و با وزن و قافیهٔ شعر شاعری دیگر)، اسفند (نوعی گیاه)، اسلحه‌شناسی، {اسپرغم, اسپرهم}،

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

اشک (نوعی مهره)، اضافهٔ استعاری، افسر ستاد، افشاریان، اقلیمِش (دانش تغییر محیط)، {امضاسازی، جعل امضا}، اموال واگذارشده، انبارگردانی، انتگرال‌پذیری، انجیرک (گیاه علفی)، اندام‌سا، انقلاب سفید، اژدرماهی، اکتناف، اجراییه، احتضار، امانت‌فروشی، ارتباطات (مجموعهٔ لوازم و وسایلی مانند رادیو، تلویزیون و روزنامه که به‌وسیلهٔ آن‌ها ارتباط برقرار می‌شود) (٢٩ مورد).

١١. بعضی کلمات دارای معادلی در وردنت بودند؛ ولی به‌ظاهر سازندگان فارس‌نت نتوانسته بودند با استفاده از منابع موجود معادل‌های آن‌ها را بیابند، مانند: استامینوفن acetaminophen؛ استبرق، خرگ milkweed ؛ استضعاف exploitation؛ اسیر شدن، دربند شدن imprison, jail؛ اطلاعات عمومی public knowledge؛ افتیمون cuscuta؛ الیکایی wren؛ امروزی‌کردن upgrade؛ انجیرخوار fig bird؛ انحصارطلبی monopoly؛ انقلاب سرخ russian revolution؛ اکاپی okapi؛ اکتهال aging؛ اکلیل Corona Borealis؛ اکیدنه echidna؛ اذعان، اقرار confession؛ اقتدا imitation؛ اقیانوس منجمد شمالی Ocean Antarctic (٢١ مورد).

نتایج به‌دست‌آمده از بررسی دوهزار دستهٔ هم‌معنا نشان داده که ١٤١ دستهٔ هم‌معنا بدون انطباق بوده‌اند. جدول یک نوع بسامد و درصد هرکدام از مواردِ بدون انطباق را نشان می‌دهد.

جدول ١ نوع، بسامد و درصد موارد یافت‌شده بدون انطباق

موارد بدون انطباق	دسته اول									دسته دوم		جمع
	اسامی خاص	صفات	خدسببی‌ها	افعال نیازمند تغییر مقوله	افعال دیگر	اسامی ویژه	قیدها	واژه‌های لازم برای طبقه‌بندی	خلأ وردنت که در انگلیسی وجود دارد	واژه‌های تخصصی	انطباق‌های جاافتاده	
بسامد	١٥	٩	١٧	٣	١٧	١٧	٣	٤	٦	٢٩	٢١	١٤١
درصد	١٠/٧	٦/٤	١٢	٢	١٢	١٢	٢	٢/٩	٤/٣	٢٠/٧	١٥	١٠٠

۶. بحث

داده‌های به‌دست آمده نشان می‌دهند که در گروه نخست، اسامی خاص قرار دارند که اگرچه دربارهٔ بعضی از اسامی خاص در وردنت معادل وجود دارند، مانند {علی، امام‌علی، حضرت

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

علی{=Ali (the fourth caliph of Islam who is considered to be the first caliph by Shiites…)} یا {خزر، دریای خزر، دریاچه خزر}={Caspian, Caspian Sea}؛ برای بسیاری از واژه‌ها نمی‌توان در وردنت دستهٔ هم‌معنای معادل را یافت. این اسامی را می‌توان واژه‌های ویژهٔ زبان فارسی دانست.

گروه دوم صفاتی‌اند که غالباً با استفاده از اسامی ویژهٔ زبان فارسی ساخته شده‌اند و یا بعضی با واژه‌های شامل در انگلیسی بیان می‌شوند؛ برای نمونه آنچه در انگلیسی تحت رنگ white بیان می‌شود، در فارسی به سفید که خود دارای زیربخش‌های شیری، استخوانی و برفی است، قابل‌تقسیم است و ازآنجایی که برای نمونه، استخوانی یکی از زیربخش‌های سفید است و واژهٔ دقیق معادل برای سفید نیز وجود دارد، نمی‌توان آن را معادل white درنظر گرفت و بنابراین موردی از خلأ واژگانی است.

گروه سوم افعالی‌اند که در فارسی با تغییر فعل سبک صورت سببی و ضدسببی آن‌ها به وجود می‌آیند، مانند ابلاغ کردن/شدن، اجرا کردن/شدن، اجیر کردن/شدن، اخراج کردن/شدن، ارایه کردن/شدن (Shamsfard et al., 2010:416). معادل این افعال در انگلیسی زیر یک مدخل آورده می‌شوند و فرایندی نحوی برای تغییر از سببی به ضدسببی در انگلیسی رخ می‌دهد؛ اما در فارسی آن‌ها واژگانی شده‌اند. این افعال را می‌توان تحت عنوان خلأ واژگانی درنظرگرفت و سپس همانند آنچه در فارس‌نت انجام پذیرفته، با رابطهٔ cause به‌صورت سببی متصل کرد. هرچند دربارهٔ بعضی از آن‌ها ممکن است، فعل سببی در انگلیسی وجود نداشته باشد که مقوله‌ای جداگانه است.

گروه چهارم افعالی‌اند که در انگلیسی به شکل اسم و فعل have بیان می‌شوند. این دسته نیز با توجه به تغییر مقولهٔ کلام جزو خلأهای واژگانی به‌شمار می‌روند؛ البته اگر کاربرد این فعل را با اسم یادشده در انگلیسی نوعی باهم‌آیی محدودشده درنظر بگیریم، بحث متفاوت می‌شود. به‌هرحال اسم و فعل have در وردنت انگلیسی به‌عنوان یک مدخل لحاظ نشده‌اند.

گروه پنجم افعالی‌اند که در انگلیسی اغلب به‌صورت ترکیبی از فعل و حرف تعریف و اسم آورده می‌شوند و بنابراین در وردنت یافت نمی‌شوند و می‌توان آن‌ها را ویژهٔ زبان فارسی دانست که در این زبان واژگانی شده‌اند.

گروه ششم اسامی عامی‌اند که غالباً فرهنگ‌محور و مربوط به فرهنگ ایرانی‌اند و بنابراین

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

واژه‌های مربوط به آن‌ها نیز ویژهٔ زبان فارسی‌اند و معادلی برای آن‌ها در وردنت یافت نمی‌شود.

گروه هفتم قیدهایی‌اند که در وردنت معادلی برای آن‌ها یافت نمی‌شود؛ هرچند در انگلیسی معادل دارند و بنابراین آن‌ها را می‌توان خلأ واژگانی وردنت دانست و نه خلأ واژگانی انگلیسی.

گروه هشتم شامل دسته‌های‌هم‌معنایی است که برای طبقه‌بندی در فارسی استفاده شده و به‌خاطرِ همین تفاوت در طبقه‌بندی، در وردنت یافت نمی‌شوند و آن‌ها را می‌توان ویژهٔ زبان فارسی دانست.

گروه نهم واژه‌هایی‌اند که معادل‌های آن‌ها در زبان انگلیسی وجود دارند؛ اما هنوز در وردنت ثبت نشده‌اند. این موارد را می‌توان خلأواژگانی وردنت نامید و نه خلأ واژگانی زبان انگلیسی.

گروه دهم واژه‌هایی‌اند که یافتن معادل‌های آن‌ها، بررسی بیشتر منابع انگلیسی را می‌طلبد و احتمال یافتن معادل آن‌ها بسیار است و به‌نظر نمی‌رسد خلأ واژگانی در وردنت یا زبان انگلیسی باشند.

گروه یازدهم دسته‌های هم معنایی‌اند که معادل‌های آن‌ها در وردنت یافت می‌شود.

یافته‌های این پژوهش در بخش مربوط به واژه‌های ویژهٔ زبان فارسی قابل‌مقایسه با پژوهش انجام‌شده دربارهٔ زبان مجاری (Vincze & Almási, 2014) است. در آن پژوهش واژه‌هایی که برچسب خلأ واژگانی داشتند، به اقسام مفاهیم فرهنگی ــ شبیه به گروه ششم ــ مفاهیم تقسیم‌پذیر ــ که شبیه به افعال گروه سوم‌اند ــ و کلمات فنی و کلمات با مقولهٔ کلامیِ متفاوت مانند آنچه در گروه چهارم دیده شد، تقسیم شده بودند؛ اما مواردی مانند کلمات دارای پیشوند منفی و ترکیب‌های اسم و صفت که برچسب خلأ واژگانی داشتند، در فارسی قابل‌مشاهده نبودند.

۷. نتیجه‌گیری

در جواب به پرسشِ «آیا مواردی که در فارس‌نت بدون تطابق با وردنت‌اند، واژه‌های ویژهٔ زبان فارسی‌اند؟» یا به‌عبارت‌دیگر «آیا این واژه‌ها در زبان انگلیسی آمریکایی و یا شبکهٔ واژگانی پرینستون خلأ واژگانی‌اند؟» می‌توان گفت بیش از یک‌سوم از این واژه‌ها ویژهٔ زبان فارسی

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

نیستند و می‌توان با بررسی منابع که البته نیاز به زمان دارد، معادل‌های آن‌ها را یافت (گروه دهم= ۲۰/۷ درصد و گروه یازدهم= پانزده درصد) و به فارس‌نت افزود. تعدادی از آن‌ها تنها خلأ واژگانی در وردنت‌اند و نه خلأ واژگانی در زبان انگلیسی و با تکمیل اطلاعات موجود در وردنت ــ که در حال انجام است ــ می‌توان معادل‌های آن‌ها را در آینده یافت؛ اما در این میان، گروه‌های اول تا ششم و گروه هشتم، دسته‌های هم‌معنای ویژهٔ زبان فارسی‌اند که درحدودِ کمتر از دوسوم از دسته‌های هم‌معنای نمونهٔ موردبررسی را به خود اختصاص می‌دهند. بررسی‌های دیگری به‌صورت حوزه‌ای بر روی واژه‌های زبان فارسی می‌توان انجام داد تا خلأهای واژگانی را در حوزه‌های خاص طبقه‌بندی کرد.

۸. پی‌نوشت‌ها

۱. واژه‌هایی که داخل {} قرارگرفته‌اند، دستهٔ هم‌معنااند

2. offline
3. download
4. merge approach
5. expand approach
6. top - down method
7. Bentivogli and Pianta
8. ontologies
9. Vossen
10. LREC
11. Bloksma
12. specialized classification
13. conventional classification
14. contemporary/general
15. Hutchins & Somers
16. Bakken
17. lexical form
18. Lyons
19. Talmy
20. juxtaposed
21. lexical unit
22. free combination of words
23. split concepts
24. words with a negative prefix
25. anticausative

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

26. light verb

۹. منابع

- حسابی، اکبر (۱۳۸۸). ***طراحی و ایجاد شبکه واژگانی اسامی زبان فارسی***. رسالهٔ دکتری زبانشناسی همگانی. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- روحی‌زاده، مسعود (١٣٨٦). ***طبقه‌بندی افعال فارسی برای کاربرد در شبکهٔ واژگانی زبان فارسی***. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- فامیان، علی‌رضا قلی (١٣٨٦). ***بررسی و تحلیل روابط معنایی صفت برای طراحی شبکهٔ واژگانی صفات زبان فارسی***. رسالهٔ دکتری زبان‌شناسی همگانی. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

References:

- Bakken, K. (2006). "Lexicalization". In *Encyclopedia of Language and Linguistics.* (pp.106-108). Second Edition.
- Bentivogli, L. & E. Pianta (2000 a). "Looking for lexical gaps". In Ulrich Heid, Stefan Evert, Egbert Lehmann & Christian Rohrer (Eds.). *Proceedings of Euralex-2000 International Congress*. (pp. 663-669). Stuttgart: Institut für Maschinelle Sprachverabeitung.
- Bentivogli, L.; E. Pianta & F. Pianesi (2000 b). "Coping with lexical gaps when building aligned multilingual wordnets". In *Proceedings of LREC 2000*. (pp. 12-20). Athens. Greece.
- Cowie, A. P. (1981). "The treatment of collocations and idioms in learner's dictionaries". *Applied Linguistics*. 2(3). pp. 223-235.
- Famian, A. (2008). *Analysis of Persian Adjective Semantic Relations for Designing the Persian Adjective Wordnet*. Ph.D. dissertation in linguistics. Tehran: Tarbiat Modares University [In Persian].
- Hessabi, A. (2010). *Designing and Developing the Persian noun Wordnet*. Ph.D. Dissertation in Linguistics. Tehran. Allame Tabatabai University [In Persian].
- Hutchins, W. J. & H. L. Somers (1992). *An Introduction to Machine Translation.*

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

London: Academic Press.

- Keyvan, F.; H. Borjian; M. Kasheff & C. Fellbaum (2006). "Developing PersiaNet: The Persian WordNet". In *Proceedings of the 3rd Global WordNet Conference*. (pp. 315-318). South Korea.
- Lyons, J. (1977). *Semantics 1*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Miller, G. (1998). "Forward". In Christiane Fellbaum (Ed.). *WordNet: an Electronic Lexical Database.* (pp. xv-xxii). MIT Press.
- Rouhizade, M. (2008). *Classification of Persian verbs for Building the Persian Wordnet*. Unpublished M.A. Thesis in Linguistics. Tehran: Allame Tabatabai University [In Persian].
- Shamsfard, M. (2008 a). "Developing Farsnet: A lexical ontology for Persian". In A. Tanács, D. Csendes, V. Vincze, Ch. Fellbaum & P. Vossen (Eds.). *Proceedings of the Fourth Global WordNet Conference.* (pp. 413-418). Szeged, Hungary.
- Shamsfard, M. (2008 b). "Towards Semi automatic construction of a lexical ontology for Persian". *LREC 2008 Proceedings.* Marocco.
- ----------, et al. (2010). "Semi Automatic Development of FarsNet; the Persian WordNet". In *Proceedings of the Fifth Global WordNet Conference*. (pp. 413-418). Mumbai. India.
- Talmy, L. (1985). "Lexicalization patterns: Semantic structure in lexical forms". In T. Shopen (Ed.). *Language Typology and Syntactic Description 3: Grammatical Categories and the Lexicon*. (pp. 57–149). Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Vincze, V. & A. Almási (2014). "Non-lexicalized concepts in wordnets: A case study of English and Hungarian". In *Proceedings of 7th International Conference of the GlobalWordNet Association*. (pp. 118-126). Tartu. Estonia.
- Vossen, P. (2002). "Euro WordNet General Document". In *Euro WordNet Project LE2-4003 & LE4-8328 Report*. University of Amsterdam.
- Vossen, P. & L. Bloksma (1998). "Categories and classifications in

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

EuroWordNet". In *Proceeding of LREC 1998*. (pp. 15-23). Granada.

١٠. پیوست

تعدادی از دسته‌های هم‌معنای فارس‌نت به‌همراهِ اطلاعات مربوط به وردنت در اینجا پیوست شده‌اند. با توجه به حجم بالا ــ درحدود ٤١٥ صفحه شامل ٩٢١٨٩ واژه ــ امکان افزودن همهٔ داده‌ها وجود نداشت و تنها بخشی از آن به‌صورت نمونه آورده شده است.

١٤٤٧. امکانات، وسایل رفاهی (**Noun**)

چیزهایی که برای انجام کار یا راحتی انسان ساخته شده است.

«نبودن هیچ امکاناتی در خانهٔ او من را به تعجب انداخت».

WordNet
facility something designed and created to serve a particular function and to afford a particular convenience or service; "catering facilities"; "toilet facilities"; "educational facilities"

١٤٤٨. امکانات ورزشی، تجهیزات ورزشی، وسایل ورزشی (**Noun**)

تجهیزاتی که برای انجام ورزشی خاص مورد نیاز است.

«امکانات ورزشی در این محله وجود ندارد».

WordNet
sports equipment equipment needed to participate in a particular sport

١٤٤٩. امکانات کمک‌آموزشی، تجهیزات کمک‌آموزشی، وسایل کمک‌آموزشی (**Noun**)

مواد و امکانات و وسایلی که برای تدریس استفاده می‌شوند.

«وسایل کمک آموزشی داخل کمدِ شمارهٔ سه است».

WordNet
teaching aid materials and equipment used in teaching

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

۱۴۵۰. ان جی او، سازمان غیردولتی (**Noun**)

سازمانی که وابسته به دولت یا حکومت نیست.

«گروه سبز یک سازمان غیردولتی برای حفظ محیط زیست است».

WordNet

nongovernmental organization , NGO
an organization that is not part of the local or state or federal government

۱۴۵۱. انار، نار (**Noun**)

نام میوه‌ای با دانه‌های قرمز، سفید یا صورتی آب‌دار و با مزهٔ شیرین یا ترش.

«لباس او پس از خوردن انار لک شد».

WordNet

pomegranate
large globular fruit having many seeds with juicy red pulp in a tough brownish-red rind

۱۴۵۲. انارستان (**Noun**)

باغی که در آن درختان فراوان انار وجود دارد.

«برای تفریح به انارستان نزدیک ده رفتیم».

WordNet

۱۴۵۳. اناری، رنگ اناری (**Noun**)

نام یک رنگ است.

«لباس او به رنگ اناری است».

WordNet

۱۴۵۴. انبار (**Noun**)

جای نگه‌داری کالا، اسباب یا خواربار

«مکان‌یابی، طراحی سیستم ورود، جابه‌جایی و خروج کالاها از انبار بسیار حیاتی است تا عملیات انبارها با کمترین هزینه و بیشترین بهره‌وری انجام پذیرد».

WordNet

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

storeroom , storage room , stowage
a room in which things are stored

١٤٥٥. انبار (**Noun**)

تأسیساتی که برای ذخیره‌سازی یا حفاظت ونگه‌داری چیزها است.

«انبار غله»

WordNet

depository , deposit , depositary , repository
a facility where things can be deposited for storage or safekeeping

١٤٥٦. انبار کردن، انبار، ذخیره، ذخیره‌سازی، کنارگذاری (**Noun**)

عمل گذاشتن چیزی در جایی برای استفاده در آینده

«ذخیره‌سازی غله برای خشکسالی»

WordNet

deposit , deposition
the act of putting something somewhere

١٤٥٧. انبار کالا (**Noun**)

انباری که برای ذخیره و نگه‌داری کالاها استفاده می شود.

«انبار کالای نزدیک اسکله آتش گرفت».

WordNet

storehouse , depot , entrepot , storage , store
a depository for goods; “storehouses were built close to the docks”.

warehouse , storage_warehouse
a storehouse for goods and merchandise

١٤٥٨. انبار کردن، جادادن، جا کردن (**Verb**)

ذخیره کردن چیزی در جایی

«خانه دارها سیب‌زمینی و پیاز را در اوایل پاییز انبار می‌کنند تا در زمستان به‌تدریج مصرف کنند».

WordNet

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

store
find a place for and put away for storage; “where should we stow the vegetables?”; “I couldn't store all the books in the attic so I sold some”.

۱٤٥۹. انبار کردن، انباردن، انباشتن، انباشته کردن، مملوکردن، پرکردن (**Verb**)

روی هم قرار دادن

«هیزم‌ها را روی هم انبار کردند.»

Category : null **Relations :** null **Syntactic Role :** فاعل آشکار &را ± مفعول &(مفعول حرف اضافه دری) **The Matic Role :** null	**انباشتن**

WordNet

mass
join together into a mass or collect or form a mass; “Crowds were massing outside the palace”.

۱٤٦۰. انباردار (**Noun**)

کسی که انبار به او سپرده شده و حساب کالاهای انبار در دست اوست.

«وقتی انباردار بود، از وسایل داخل انبار دزدی می کرد».

WordNet

warehouser , warehouseman
a workman who manages or works in a warehouse

۱٤٦۱. انبارداری (**Noun**)

عملیات تخلیه، بارگیری، و نگه‌داری کالاهای موردنیاز افراد و بنگاه‌ها در انبارهایی با شرایط مناسب تا زمان استفاده

«انبارداری شامل سیستم‌های قرار گرفتن جنس در انبار و ایجاد روش‌ها و اعمال مدیریت کنترل مؤثر از زمان دریافت تا لحظه تحویل است».

WordNet

repositing, reposition, storage, warehousing
depositing in a warehouse; “hey decided to reposition their furniture in a recommended repository in Brooklyn”; “my car is in storage”; “publishers reduced print runs to cut down the cost of warehousing”.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

١٤٦٢. انبارگردانی (**Noun**)

بررسی، صورت‌برداری و ارزیابی ادواری از موجودی کالای یک انبار

«انبارگردانی کلیهٔ دانشگاه‌های آزاد آغاز شده است».

WordNet

١٤٦٣. انباز شدن، شریک شدن (**Verb**)

با هدف خاصی با هم متحد شدن

«آن دو مرد با هم شریک شدند».

WordNet

club
unite with a common purpose; “The two men clubbed together”.

١٤٦٤. انباشت، انباشت سرمایه، تجمع (**Noun**)

سودهایی که پس از تقسیم، پرداخت نشده؛ بلکه به سرمایهٔ اصلی تعاونی افزوده می‌شود.

«انباشت سرمایه تعاونی به پنجاه میلیون تومان رسیده است».

WordNet

accumulation
(finance) profits that are not paid out as dividends but are added to the capital base of the corporation

١٤٦٥. انباشتن، توده کردن (**Verb**)

روی هم انباشته کردن چیزی

«گندم را در خرمن توده کرده بود».

WordNet

aggregate , combine
gather in a mass, sum, or whole

١٤٦٦. انباشتن، اندوختن، جمع کردن، ذخیره کردن (**Verb**)

در جایی نگه‌داشتن و گذاشتن برای استفاده در آینده

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

«مورچه‌ها در زمستان مواد غذایی زیادی ذخیره می‌کنند».

WordNet

store , hive away , lay in , put in , salt away , stack away , stash away
keep or lay aside for future use; “store grain for the winter”; “The bear stores fat for the period of hibernation when he doesn't eat”

۱٤٦٧. انباریدن، انباشتن (**Verb**)

ذخیره کردن محصولات

«کشاورزان گندم های دروشده را در خرمنگاه می‌انباشتند».

WordNet

garner
store grain

۱٤٦٨. انباشته، سرشار، لبریز، مملو، پر (**Adjective**)

ویژگی آنچه فضای خالی نداشته باشد.

«لیوان پر از آب را سرکشید و سیراب شد».

WordNet

full
containing as much or as many as is possible or normal; “a full glass”; “a sky full of stars”; “a full life”; “the auditorium was full to overflowing”

۱٤٦٩. انباشته شدن، تل‌انبار شدن، توده شدن، جمع شدن (**Verb**)

در کنار یکدیگر قرارگرفتن و انباشته شدن اشیاء

«روزنامه‌ها روی میزم جمع شده‌اند».

WordNet

accumulate , cumulate , conglomerate , pile up , gather , amass
collect or gather; “Journals are accumulating in my office”; “The work keeps piling up”

۱٤۷۰. انباشته شدن، متراکم شدن، پرشدن، چگال شدن (**Verb**)

تکمیل شدن ظرفیت یک ظرف و یا یک مکان

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

«سالن از تماشاچی پر شده بود».

WordNet

fill , fill up
become full; “The pool slowly filled with water”; “The theater filled up slowly”

١٤٧١. انباشته کردن، فشار وارد آوردن، فشردن، فشرده کردن، متراکم کردن، چگال کردن، چگالاندن (**Verb**)

گردهم‌آوردن چیزها

«هیزم‌ها را در یک نقطه انباشته کردند».

WordNet

roll up , collect , accumulate , pile up , amass , compile , hoard
get or gather together; “I am accumulating evidence for the man's unfaithfulness to his wife”; “She is amassing a lot of data for her thesis”; “She rolled up a small fortune”.

١٤٧٢. انباشته کردن، تل انبار کردن، جمع کردن (**Verb**)

در یک جا جمع کردن یا روی هم گذاشتن

«کمی هیزم جمع کردند».

WordNet

gather, garner , collect , pull together
assemble or get together; “gather some stones”; “pull your thoughts together”.

١٤٧٣. انباشته کردن، کپه کردن، توده کردن (**Verb**)

به‌صورت کپه در آوردن

«هرچه لباس چروک بود، کپه کرد و بغل کرد و آورد سر تشت نشست».

WordNet

stack, pile , heap
arrange in stacks; “heap firewood around the fireplace”; “stack your books up on the shelves”.

١٤٧٤. انبان، همیان (**Noun**)

نوعی خورجین از جنس پوست دباغی شده

«ضرب‌المثل سگ داند و پینه‌دوز در انبان چیست».

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

WordNet

۱۴۷۵. انبر (**Noun**)

ابزار فلزی مرکب از دو دستهٔ بلند و دو فک که به‌وسیلهٔ محوری به‌هم متصل شده و برای برداشتن یا گرفتن چیزی به‌کار می‌رود.

«انبر آتشکاری»

WordNet

pincer , pair of pincers , tweezer , pair of tweezers
a hand tool for holding consisting of a compound lever for grasping

۱۴۷۶. انبردست (**Noun**)

ابزار فلزیِ کارگاهی که از دو بازو و دو فک با محور مشترک تشکیل شده و به‌صورت اهرم مضاعف (نوع سوم) برای گرفتن اشیا، بریدن سیم، کشیدن میخ ... به‌کار می‌رود، بازوها در این نوع انبر معمولاً با مواد عایق یا لاستیکی پوشیده شده است.

«درش آن‌قدر سفت بود که با انبردست بازش کردم».

WordNet

pliers , pair of pliers , plyers
a gripping hand tool with two hinged arms and (usually) serrated jaws

۱۴۷۷. انبه (**Noun**)

درخت بزرگ همیشه‌سبز و زیبا، از تیرهٔ سماقیان که در نواحی مرطوب گرمسیری می‌روید و از پوست و میوهٔ آن تانن می‌گیرند.

«درخت انبه از هزاران سال پیش در شبه‌جزیرهٔ هند پرورش داده می‌شد و میان قرن پنجم و چهارم پیش از میلاد به آسیای شرقی رسید».

WordNet

mango , mango tree , Mangifera indica
large evergreen tropical tree cultivated for its large oval fruit

۱۴۷۸. انبه (**Noun**)

میوهٔ درخت انبه که بیضی، شیرین، خوراکی و دارای پوست زرد مایل به سبز است.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

«انبه در انواع سالادها، نوشیدنی‌ها، آب میوه‌ها، شربت‌ها و بستنی‌ها استفاده می‌شود».

WordNet

mango
large oval tropical fruit having smooth skin, juicy aromatic pulp, and a large hairy seed

١٤٧٩. ازدحام، انبوه، گله (**Noun**)

جمعیت بی‌نظمی از مردم

«گله ای از بچه‌ها به داخل اتوبوس ریختند».

WordNet

mob , rabble , rout
a disorderly crowd of people

١٤٨٠. انبوه، بسیار، بی‌رویه، بیکران، زیاد، پرشمار، کثیر، پرتعداد

عدیده، فراوان، متعدد، هنگفت (**Adjective**)

ویژگی آنچه دارای کثرت و فراوانی است.

«جمعیتی کثیر در میدان جمع شدند».

WordNet

many
quantifier that can be used with count nouns and is often preceded by `as' or `too' or `so' or `that'; amounting to a large but indefinite number; “many temptations”; “the temptations are many”; “a good many”; “a great many”; “many directions”.

galore
in great numbers; “daffodils galore”

numerous, legion
amounting to a large indefinite number; “numerous times”; “the family was numerous”; “Palomar's fans are legion”.

unlimited, limitless
having no limits in range or scope; “to start with a theory of unlimited freedom is to end up with unlimited despotism”- Philippe Rahv; “the limitless reaches of outer space”.

١٤٨١. ازدحام کردن، انبوه شدن، هجوم آوردن (**Verb**)

در محلی جمع شدن

«عده ای از معترضین ماندند و دور میز من ازدحام کردند».

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

WordNet

crowd
fill or occupy to the point of overflowing; “The students crowded the auditorium”.

۱٤۸۲. انبوهی، تراکم (**Noun**)

وضع یا کیفیت انبوه بودن

«تراکم جمعیت در این نقطه زیاد است».

WordNet

concentration , density , denseness , tightness , compactness
the spatial property of being crowded together

۱٤۸۳. انبوه‌ساز، بلندمرتبه‌ساز (**Adjective**)

ویژگیِ آن که بناهای مسکونی کوچک و تقریباً ارزان قیمت می‌سازد.

«بهترین شیوهٔ احداث مسکن حمایت از شرکت‌های انبوه‌ساز است».

WordNet

builder, constructor
someone who contracts for and supervises construction (as of a building).

۱٤۸٤. انتحار کردن، خودکشی کردن (**Verb**)

خود را کشتن

«زن‌ها جوراب را به حلقوم خود بسته، انتحار می‌کردند».

WordNet

commit suicide
kill oneself; “the terminally ill patient committed suicide”.

۱٤۸۵. انتحاری (**Adjective**)

ویژگی کار خطرناک نظامی با اهداف سیاسی یا اجتماعی که احتمال کشته‌شدن در آن وجود دارد.

«عملیات انتحاری»

WordNet

self-destructive, suicidal

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

dangerous to yourself or your interests; “suicidal impulses”; “a suicidal corporate takeover strategy”; “a kamikaze pilot”.

١٤٨٦. انتخاب، گزینش (**Noun**)

عمل یا فرایند معین کردن، نام بردن یا جدا کردن کسی یا چیزی از یک مجموعه

«انتخاب همسر»

WordNet

choice, selection, option , pick
the act of choosing or selecting; “your choice of colors was unfortunate”; “you can take your pick”.

١٤٨٧. انتخاب (**Noun**)

به‌دست آوردن اکثریت آرا برای نمایندگی یا تصدی مقامی دیگر

«انتخاب شما را به نمایندگی تبریک می‌گوییم».

WordNet

election
the status or fact of being elected; “they celebrated his election”.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]